

سؤال یحیی

¹⁸ و شاگردان یحیی او را از جمیع این وقایع مطلع ساختند.¹⁹ پس یحیی دو نفر از شاگردان خود را طلبیده، نزد عیسی فرستاده، عرض نمود که: آیا تو آن آینده هستی یا منتظر دیگری باشیم؟²⁰ آن دو نفر نزد وی آمده، گفتند: یحیی تعمیددهنده ما را نزد تو فرستاده، می‌گوید: آیا تو آن آینده هستی یا منتظر دیگری باشیم؟²¹ در همان ساعت، بسیاری را از مرضها و بلایا و ارواح پلید شفا داد و کوران بسیاری را بینایی بخشید.²² عیسی در جواب ایشان گفت: بروید و یحیی را از آنچه دیده و شنیده‌اید خبر دهید که کوران، بینا و لنگان خرامان و ابرصان طاهر و کُرّان، شنوا و مردگان، زنده می‌گردند و به فقرا بشارت داده می‌شود.²³ و خوشحال کسی که در من لغزش نخورد.²⁴ و چون فرستادگان یحیی رفته بودند، درباره یحیی بدان جماعت آغاز سخن نهاد که برای دیدن چه چیز به صحرا بیرون رفته بودید، آیا نیبی را که از باد در جنبش است؟²⁵ بلکه بجهت دیدن چه بیرون رفتید، آیا کسی را که به لباس نرم ملبّس باشد؟ اینک، آنانی که لباس فاخر می‌پوشند و عیّاشی می‌کنند، در قصرهای سلاطین هستند.²⁶ پس برای دیدن چه رفته بودید، آیا نیای را؟ بلی به شما می‌گویم کسی را که از نبی هم بزرگتر است.²⁷ زیرا این است آنکه درباره وی مکتوب است: اینک، من رسول خود را پیش روی تو می‌فرستم تا راه تو را پیش تو مهیا سازد.²⁸ زیرا که شما را می‌گویم: از اولاد زنان نیای بزرگتر از یحیی تعمیددهنده نیست، لیکن آنکه در ملکوت خدا کوچکتر است از وی بزرگتر است.²⁹ و تمام قوم و باجگیران چون شنیدند، خدا را تمجید کردند زیرا که تعمید از یحیی یافته بودند.³⁰ لیکن فریسیان و فقها اراده خدا را از خود ردّ نمودند زیرا که از وی تعمید نیافته بودند.³¹ آنگاه خداوند گفت: مردمان این طبقه را به چه تشبیه کنم و مانند چه می‌باشند؟³² اطفالی رامی‌مانند که در بازارها نشسته، یکدیگر را صدا زده می‌گویند، برای شما نواختیم رقص نکردید و نوحه گری کردیم گریه ننمودید.³³ زیرا که یحیی تعمیددهنده آمد که نه نان می‌خورد و نه شراب می‌آشامید، می‌گوید دیو دارد.³⁴ پسر انسان آمد که می‌خورد و می‌آشامد،

عیسی شفا می‌کند غلام افسر رومی را

¹ و چون همه سخنان خود را به سمع خلق به اتمام رسانید، وارد کفرناحوم شد.² و یوزباشی را غلامی که عزیز او بود، مریض و مشرف بر موت بود.³ چون خبر عیسی را شنید، مشایخ یهود را نزد وی فرستاده از او خواهش کرد که آمده، غلام او را شفا بخشد.⁴ ایشان نزد عیسی آمده، به الحاج نزد او التماس کرده، گفتند: مستحقّ است که این احسان را برایش بجا آوری.⁵ زیرا قوم ما را دوست می‌دارد و خود برای ما کنیسه را ساخت.⁶ پس عیسی با ایشان روانه شد و چون نزدیک به خانه رسید، یوزباشی چند نفر از دوستان خود را نزد او فرستاده، بدو گفت: خداوندا، زحمت مکش زیرا لایق آن نیستم که زیر سقف من درآیی.⁷ و از این سبب خود را لایق آن ندانستم که نزد تو آییم، بلکه سخنی بگو تا بنده من صحیح شود.⁸ زیرا که من نیز شخصی هستم زیر حکم و لشکریان زیر دست خود دارم. چون به یکی گویم برو، می‌رود و به دیگری بیا، می‌آید و به غلام خود این را بکن، می‌کند.⁹ چون عیسی این را شنید، تعجّب نموده به سوی آن جماعتی که از عقب او می‌آمدند روی گردانیده، گفت: به شما می‌گویم چنین ایمانی، در اسرائیل هم نیافته‌ام.¹⁰ پس فرستادگان به خانه برگشته، آن غلام بیمار را صحیح یافتند.

زنده کردن پسر یک بیوه زن توسط عیسی

¹¹ و دو روز بعد به شهری مسمّی به نائین می‌رفت و بسیاری از شاگردان او و گروهی عظیم، همراهش می‌رفتند.¹² چون نزدیک به دروازه شهر رسید، ناگاه میّتی را که پسر یگانه بیوه زنی بود می‌بردند و انبوهی کثیر از اهل شهر، با وی می‌آمدند.¹³ چون خداوند او را دید، دلش بر او بسوخت و به وی گفت: گریان مباش.¹⁴ و نزدیک آمده، تابوت را لمس نمود و حاملان آن بایستادند. پس گفت: ای جوان، تو را می‌گویم برخیز!¹⁵ در ساعت آن مرده راست بنشست و سخن گفتن آغاز کرد و او را به مادرش سپرد.¹⁶ پس خوف همه را فراگرفت و خدا را تمجیدکنان می‌گفتند که: نیای بزرگ در میان ما مبعوث شده و خدا از قوم خود تقدّر نموده است.¹⁷ پس این خبر درباره او در تمام یهودیه و جمیع آن مرز و بوم منتشر شد.

می‌گویند، اینک، مردی است پُر خور و باده پرست و دوست باجگیران و گناهکاران.³⁵ اما حکمت از جمیع فرزندان خود مَصَدَّق می‌شود.

در خانه شمعون فریسی

³⁶ و یکی از فریسیان از او وعده خواست که با او غذا خورد. پس به خانه فریسی درآمده بنشست.³⁷ که ناگاه زنی که در آن شهر گناهکار بود، چون شنید که در خانه فریسی به غذا نشسته است، شیشهای از عطر آورده،³⁸ در پشت سر او نزد پایهایش گریان بایستاد و شروع کرد به شستن پایهای او به اشک خود و خشکانیدن آنها به موی سر خود و پایهای وی را بوسیده آنها را به عطر تدهین کرد.³⁹ چون فریسیای که از او وعده خواسته بود این را دید، با خود می‌گفت که: این شخص اگر نبی بودی هرآینه دانستی که این کدام و چگونه زن است که او را لمس می‌کند، زیرا گناهکاری است.⁴⁰ عیسی جواب داده به وی گفت: ای شمعون چیزی دارم که به تو گویم. گفت: ای استاد، بگو.⁴¹ گفت: طلبکاری را دو بدهکار بود که از یکی

پانصد و از دیگری پنجاه دینار طلب داشتی.⁴² چون چیزی نداشتند که ادا کنند، هردو را بخشید. بگو: کدام یک از آن دو او را زیادت‌ر محبت خواهد نمود؟⁴³ شمعون در جواب گفت: گمان می‌کنم آنکه او را زیادت‌ر بخشید. به وی گفت: نیکو گفتی.⁴⁴ پس به سوی آن زن اشاره نموده به شمعون گفت: این زن را نمی‌بینی؟ به خانه تو آمدم آب بجهت پایهای من نیاوردی، ولی این زن پایهای مرا به اشکها شست و به مویهای سر خود آنها را خشک کرد.⁴⁵ مرا نبوسیدی، لیکن این زن از وقتی که داخل شدم از بوسیدن پایهای من باز نایستاد.⁴⁶ سر مرا به روغن مسح نکردی، لیکن او پایهای مرا به عطر تدهین کرد.⁴⁷ از این جهت به تو می‌گویم، گناهان او که بسیار است آمرزیده شد، زیرا که محبت بسیار نموده است. لیکن آنکه آمرزش کمتر یافت، محبت کمتر می‌نماید.⁴⁸ پس به آن زن گفت: گناهان تو آمرزیده شد.⁴⁹ و اهل مجلس در خاطر خود تفکر آغاز کردند که: این کیست که گناهان را هم می‌آمرزد.⁵⁰ پس به آن زن گفت: ایمانت تو را نجات داده است. به سلامتی روانه شو.